

A Semiotic Analysis of the Epistemic Formation Process in Verses 74–104 of Surah Al-An'am Based on Charles Sanders Peirce's Theory [In Persian]

Muhammad Kabiri ^{*1} , Seyyed Gholamreza Seyyed Ahmadi ² 

1 Assistant Professor, Department of Arabic Language and Literature, National Defense University, Tehran, Iran

2 Assistant Professor, Department of Islamic Studies, Islamic Azad University, Tehran West Branch, Tehran, Iran



***Corresponding author:** M.kabiri14@gmail.com



Received: 03 Nov, 2025 Revised: 07 Jan, 2026 Accepted: 10 Jan, 2026

ABSTRACT

This study aims to analyze the process of epistemic formation in Surah Al-An'am (verses 74–104) based on Charles Sanders Peirce's triadic semiotic system. The central research problem lies in explaining how the Qur'an, through an interconnected network of signs, guides human beings from erroneous perception and the polytheistic system of signification toward monotheistic knowledge. Within this framework, the selected verses are examined as a dynamic semantic system in which natural elements, cosmic events, and the epistemic experiences of Prophet Abraham (PBUH) function as signs referring to the ultimate object—the truth of monotheism (tawhīd). The research methodology is descriptive-analytical, and the data are analyzed using Peirce's triadic model consisting of the representamen, object, and interpretant. The findings indicate that the analyzed verses delineate a gradual process of epistemic formation. In the first stage, misleading signs—such as idols or induced fears—are presented as representamina lacking any real connection to their object, thereby causing a disruption in the system of signification. In the second stage, Abraham's cosmic experience involving the star, the moon, and the sun demonstrates that although natural phenomena can function as signs, their transience prevents them from being regarded as the ultimate object; hence, these experiences lead to the refinement of the interpretant and the transcendence of unstable signifiers. In the third stage, by referencing natural signs,

cosmic order, and biological processes, the Qur'an presents a system of authentic signs that gradually guides human beings toward the cognition of the Creator. Ultimately, the concept of baṣīrah (insight) is introduced as the ultimate human capacity for the correct interpretation of signs and the attainment of certainty. The study concludes that Surah Al-An'am provides a semiotic structure for epistemic guidance, wherein the transition from perceptual error to monotheistic certainty is shaped through the process of sign interpretation (semiosis). Consequently, by organizing a network of natural, cosmic, and historical signs, the Qur'an establishes an epistemological framework in which human beings attain monotheistic knowledge by refining their interpretation of the world.

Keywords: Semiotics, Charles Sanders Peirce, Epistemic Formation, Surah Al-An'am, System of Signification

تحلیل فرایند نشانه‌شناختی تکوین معرفت

در آیات ۷۴-۱۰۴ سوره انعام بر اساس نظریه چارلز سندرس پیرس

محمد کبیری^{۱*}، سید غلامرضا سید احمدی^۲

۱. استادیار، گروه زبان و ادبیات عربی، دانشگاه عالی دفاع ملی، تهران، ایران

۲. استادیار گروه معارف اسلامی، دانشکده الهیات، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد تهران غرب، تهران، ایران

*نویسنده مسئول مقاله Email: M.kabiri14@gmail.com

دریافت: ۱۴۰۴/۰۸/۸۲

اصلاح: ۱۴۰۴/۰۸/۰۷

پذیرش: ۱۴۰۴/۰۸/۰۳

چکیده

این پژوهش با هدف تحلیل فرایند تکوین معرفت در سوره انعام (آیات ۷۴-۱۰۴) بر اساس نظام سه‌گانه نشانه‌شناسی چارلز سندرس پیرس انجام شده است. مسئله اصلی تحقیق تبیین این پرسش است که چگونه قرآن از طریق شبکه‌ای از نشانه‌ها، انسان را از ادراک نادرست و نظام دلالتی شرک به سوی شناخت توحیدی هدایت می‌کند. در این چارچوب، آیات مورد نظر به عنوان یک نظام معنایی پویا بررسی شده‌اند که در آن عناصر طبیعی، رویدادهای کیهانی و تجربه‌های معرفتی حضرت ابراهیم(ع) نقش نشانه‌هایی را ایفا می‌کنند که به مدلول نهایی یعنی حقیقت توحید ارجاع می‌دهند. روش پژوهش توصیفی - تحلیلی است و داده‌ها با تکیه بر الگوی سه‌گانه پیرس شامل بازنمون، موضوع و تفسیرگر تحلیل شده‌اند. یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد که آیات مورد بررسی فرایندی تدریجی از شکل‌گیری معرفت را ترسیم می‌کنند. در مرحله نخست، نشانه‌های انحرافی مانند بت‌ها یا ترس‌های القایی، به عنوان بازنمون‌هایی فاقد پیوند واقعی با موضوع معرفی می‌شوند و به «اختلال در نظام دلالت» می‌انجامند. در مرحله دوم، تجربه کیهانی ابراهیم(ع) در مواجهه با ستاره، ماه و خورشید نشان می‌دهد که پدیده‌های طبیعی هرچند می‌توانند نشانه باشند، اما به دلیل زوال‌پذیری نمی‌توانند مدلول نهایی تلقی شوند؛ از این رو، این تجربه‌ها به اصلاح تفسیرگر و عبور از دال‌های ناپایدار منجر می‌گردد. در مرحله سوم، قرآن با ارجاع به نشانه‌های طبیعت، نظم کیهانی و فرایندهای زیستی، نظامی از نشانه‌های معتبر را عرضه می‌کند که انسان را به درک تدریجی از خالق رهنمون می‌سازد. در نهایت، مفهوم «بصیرت» به عنوان توانایی نهایی انسان برای تفسیر صحیح نشانه‌ها و رسیدن به یقین معرفی می‌شود. نتیجه پژوهش نشان می‌دهد که سوره انعام ساختاری نشانه‌شناختی برای هدایت معرفتی ارائه می‌دهد که در آن حرکت از خطای ادراکی به یقین توحیدی از طریق فرایند تفسیر نشانه‌ها شکل می‌گیرد. بدین ترتیب، قرآن با سامان‌دهی شبکه‌ای از نشانه‌های طبیعی، کیهانی و تاریخی، دستگاهی معرفت‌شناختی ایجاد می‌کند که در آن انسان با اصلاح تفسیر خود از جهان، به شناخت توحیدی دست می‌یابد.

واژگان کلیدی: نشانه‌شناسی، چارلز سندرس پیرس، تکوین معرفت، سوره انعام، نظام دلالت

۱ مقدمه

نشانه‌شناسی را مطالعه نشانه‌ها و فرایندهای تاویلی، یافتن مناسبتی میان دال و مدلول (السرغینی، ۱۹۸۷، ص ۵)؛ (خلف کامل، بی تا، ص ۱۸) و به عبارتی دیگر مطالعه‌ی نظام مند همه‌ی عواملی می‌دانند که در تولید و تفسیر نشانه‌ها یا در فرآیند دلالت سهیم هستند. نشانه‌شناسی متون ادبی یکی از شاخه‌های نشانه‌شناسی است که به تجزیه و تحلیل متون ادبی، از جمله شعر و داستان می‌پردازد. تحلیل متن به اعتبار بررسی دلالت‌های ضمنی، شناخت سازوکارهای شکل دهنده به گفتمان از قبیل: اسطوره‌ها، استعاره‌ها، نمادها، به مثابه‌ی وجهی بین رشته‌ای تلقی می‌شود (حمداوی، ۱۹۹۷م: ۷۹) تحلیل نشانه‌شناسانه‌ی آثار ادبیات عربی و متون دینی می‌تواند زمینه ساز خوانشی تازه از آنها (یا به تعبیری دیگر توانش تاویلی مجدد (مرتاض، ۱۹۹۲، ص ۵۵) و موجب فهم بهتر این متون شود. سوره انعام، به‌ویژه آیات ۷۴ تا ۱۰۴، یکی از منسجم‌ترین بخش‌های قرآن در ترسیم گذار انسان از ادراک شرک‌آلود به معرفت توحیدی است. مسئله اصلی این پژوهش آن است که در این آیات، معرفت دینی نه به صورت گزارشی ایستا، بلکه در قالب فرایندی تدریجی از مواجهه، تفسیر، ابطال و بازشناسی نشانه‌ها شکل می‌گیرد. حضرت ابراهیم(ع) در برابر بت‌ها، ستاره، ماه، خورشید، ترس‌های القایی قوم و نشانه‌های طبیعی حیات، با نظامی از دلالت‌ها روبه‌رو می‌شود که هر یک می‌تواند مبدأ خطا یا راهی به سوی حقیقت باشد. از این منظر، شرک تنها خطای اعتقادی نیست، بلکه نوعی اختلال در خوانش نشانه‌هاست؛ زیرا انسان، بازنمون‌های مادی و زوال‌پذیر را به جای موضوع حقیقی و متعالی می‌نشانند. در مقابل، توحید حاصل اصلاح تفسیرگر انسانی و توانایی عبور از ظاهر نشانه‌ها به سوی مرجع نهایی معناست.

این پژوهش با رویکرد توصیفی - تحلیلی و بر پایه نظام سه‌گانه نشانه‌شناسی چارلز سندرس پیرس سامان یافته است. در این روش، آیات منتخب به‌مثابه یک نظام نشانه‌ای پویا بررسی می‌شوند و عناصر اصلی آن‌ها، یعنی بت‌ها، اجرام آسمانی، ترس، هدایت، ملکوت، پدیده‌های زیستی، نظم کیهانی و بصیرت، در نسبت با سه مؤلفه «بازنمون»، «موضوع» و «تفسیرگر» تحلیل می‌گردند. داده‌های پژوهش از متن قرآن، با تمرکز بر آیات ۷۴ تا ۱۰۴ سوره انعام، استخراج شده و سپس در چارچوب مفاهیم پیرسی مانند فرایند نشانه‌پردازی، پیوستگی معنا، اصلاح تفسیرگر و تمایز میان نشانه معتبر و نشانه کاذب تبیین می‌شوند.

پرسش اصلی پژوهش این است که سوره انعام چگونه از طریق شبکه‌ای از نشانه‌ها، انسان را از نظام دلالتی شرک به سوی معرفت توحیدی هدایت می‌کند؟ پرسش‌های فرعی نیز عبارت‌اند از: ۱. نشانه‌های شرک در آیات مورد بررسی چگونه به‌عنوان بازنمون‌های تهی یا گمراه‌کننده عمل می‌کنند؟ ۲. تجربه کیهانی حضرت ابراهیم(ع) چگونه فرایند اصلاح تفسیرگر و عبور از دال‌های ناپایدار را نشان می‌دهد؟ ۳. نشانه‌های طبیعت و حیات در این آیات چگونه به موضوع نهایی، یعنی خداوند، ارجاع می‌دهند؟ ۴. مفهوم بصیرت چه جایگاهی در تکمیل فرایند معرفت‌شناختی و رسیدن به یقین دارد؟

پیشینه پژوهش

در سال‌های اخیر، مطالعات قرآنی در حوزه زبان‌شناسی و معناشناسی، از سطح توصیف‌های صرفاً واژگانی و بلاغی فراتر رفته و به سمت الگوهای نوین نشانه‌شناختی، گفتمانی و معناکاوانه حرکت کرده است. این تحول، به‌ویژه در پژوهش‌هایی که متن قرآن را به مثابه نظامی پویا از تولید معنا می‌نگرند، زمینه را برای خوانش‌های چندلایه و تحلیلی فراهم ساخته است.

پوربایرام آلوارس، در مقاله «تحلیل نظام گفتمانی سوره منافقون بر اساس نشانه-معناشناسی»، نشریه مطالعات سبک‌شناختی قرآن کریم، پیاپی ۱۰، بهار و تابستان ۱۴۰۱، صفحات ۲۰۷-۲۳۰، با عبور از چارچوب ساختارگرایی و تکیه بر نشانه-معناشناسی، معنا را امری سیال، متکثر و وابسته به روابط درون‌متنی می‌داند و بر همین اساس، سوره منافقون را به‌مثابه یک نظام گفتمانی چالشی تحلیل می‌کند. اهمیت این پژوهش در آن است که نشان می‌دهد چگونه منافقان از طریق راهبردهای عاطفی، پنهان‌سازی هویت واقعی و جهت‌دهی احساسی به فضای گفتمان، درصدد تولید معنای فریبنده‌اند و در برابر قرآن با نشانه‌های تقابلی، تناقضی و چالشی، این فرایند را افشا می‌کند.

مقاله «نشانه‌شناسی ادبی شخصیت فرعون در قرآن کریم» نوشته محمدعلی عامری، علی باقر طاهری‌نیا و معصومه شبستری، در فصلنامه پژوهش‌های ادبی-قرآنی، سال چهارم، شماره ۲، پیاپی ۱۴، تابستان ۱۳۹۵، صفحات ۱۳۰-۱۴۹ با تکیه بر نظریه شخصیت‌شناسی فیلیپ هامون، شخصیت فرعون را از منظر دال و مدلول بررسی می‌کند؛ یعنی از یک سو به نام، ضمائر، جایگاه نحوی و ویژگی‌های بلاغی شخصیت می‌پردازد و از سوی دیگر، صفات، کنش‌های گفتاری و رفتاری او را تحلیل می‌کند. در واقع، این پژوهش بیشتر در پی کشف دلالت‌های نهفته در بازنمایی یک شخصیت قرآنی است، نه بررسی تغییر جهت معنایی یک واژه از معنای زمانی یا عرفی به معنای عبادی، آیینی یا شبکه‌ای.

مقاله «تحلیل ساختار صرفی - نحوی افعال در گویش لکی و نسبت آن با نظام فعلی زبان فارسی» از علی بازوند، منتشر شده در فصلنامه زبان‌کاوی کاربردی، دوره ۸، شماره ۳، ۱۴۰۴، صفحات ۱۲۷-۱۵۶، از حیث موضوعی در زمره پیشینه مستقیم پژوهش قرآنی یا معناشناسی قرآنی قرار نمی‌گیرد. این تحقیق در حوزه زبان‌شناسی توصیفی و تطبیقی جای می‌گیرد و با تمرکز بر ساخت فعل، شناسه‌ها، زمان، وجه و نسبت میان گویش لکی و فارسی معیار، در پی تبیین پیوستگی‌های تاریخی و دستوری زبان‌های ایرانی است.

در جمع‌بندی این مطالعات می‌توان گفت که پژوهش‌های موجود، هرچند در گسترش روش‌های نشانه‌شناختی و زبان‌شناختی در مطالعات قرآنی نقش مهمی داشته‌اند، بیشتر بر سه محور متمرکز بوده‌اند: تحلیل گفتمان سوره‌ای، نشانه‌شناسی شخصیت، و توصیف ساختارهای زبانی. آنچه در این میان کمتر مورد توجه قرار گرفته، بررسی تحول دلالتی واژگان قرآنی در یک شبکه معنایی کلان و در پیوند با جهان‌بینی توحیدی قرآن است؛ به‌ویژه واژگانی که در اصل بر زمان یا موقعیت طبیعی دلالت دارند، اما در متن قرآن به‌تدریج در افق عبادی، آیینی و هستی‌شناختی بازتعریف می‌شوند.

۲ بخش نظری: نظریه پیرس و مؤلفه‌ها

در نشانه‌شناسی چارلز سندرس پیرس، نشانه پدیده‌ای دوگانه و بسته نیست، بلکه رابطه‌ای سه‌گانه و پویاست که از «بازنمون»، «موضوع» و «تفسیرگر» تشکیل می‌شود. بازنمون همان چیزی است که در مقام نشانه ظاهر می‌شود؛ موضوع آن واقعیتی است که نشانه به آن ارجاع می‌دهد؛ و تفسیرگر معنایی است که در ذهن یا فرایند فهم پدید می‌آید. پیرس تصریح می‌کند که نشانه «چیزی است که برای کسی، از جهتی، به جای چیزی دیگر می‌نشیند»؛ از همین رو، معنا نه در خود نشانه، بلکه در فرایند تفسیر و ارجاع شکل می‌گیرد (Peirce, 1931, vol. 2, pp. 134-136; Peirce, 1998, pp. 4-10).

اهمیت نظریه پیرس در آن است که نشانه را امری ایستا نمی‌داند، بلکه آن را در فرایند پیوسته «نشانه‌پردازی» توضیح می‌دهد؛ فرایندی که در آن، هر تفسیرگر می‌تواند خود به نشانه‌ای تازه تبدیل شود و زنجیره معنا را ادامه دهد. (Peirce, 1934:283-287; Short, 2007: 29-35) این ویژگی برای تحلیل آیات سوره انعام اهمیت دارد؛ زیرا در این آیات، معرفت ابراهیمی از مشاهده یک نشانه آغاز می‌شود، سپس با آزمون، نفی، اصلاح و عبور از نشانه‌های ناپایدار به سوی یقین حرکت می‌کند.

پیرس از نظر نسبت نشانه با موضوع، سه گونه اصلی نشانه را مطرح می‌کند: شمایل، نمایه و نماد. شمایل از راه شباهت دلالت می‌کند؛ نمایه از راه پیوند واقعی یا علی؛ و نماد بر پایه قاعده، قرارداد یا عادت تفسیری عمل می‌کند. (Peirce, 1932:156-173; Liszka, 1996: 35-52) در تحلیل آیات انعام، اجرام آسمانی می‌توانند در سطح نخست نشانه‌هایی محسوس باشند، اما افول آن‌ها به مثابه نمایه‌ای از ناپایداری، تفسیر نخستین را نقض می‌کند. همچنین بت‌ها نمادهایی قراردادی‌اند که چون پیوند حقیقی با موضوع الهی ندارند، به نشانه‌های کاذب تبدیل می‌شوند. از سوی دیگر، پیرس میان تفسیرگر آتی، پویا و نهایی تمایز می‌گذارد. تفسیرگر آتی معنای اولیه نشانه است؛ تفسیرگر پویا اثری است که نشانه در فرایند فهم ایجاد می‌کند؛ و تفسیرگر نهایی، معنایی است که در وضعیت تفسیر کامل و درست تثبیت می‌شود (Peirce, 1998: 478-491; Johansen, 1993:143-151). در آیه ۱۰۴ را می‌توان نزدیک به مرحله تفسیرگر نهایی دانست؛ یعنی توانایی انسان برای تشخیص مرجع حقیقی نشانه‌ها. شارحان پیرس نیز تأکید کرده‌اند که نظریه او، نشانه‌شناسی را به معرفت‌شناسی پیوند می‌زند؛ زیرا شناخت، همواره از مسیر نشانه‌ها و اصلاح تفسیرها حاصل می‌شود (Deledalle, 2000:19-32; Santaella-Braga, 1999:377-388; Eco, 1976: 68-72).

بنابراین، نظریه پیرس چارچوبی مناسب برای تبیین حرکت قرآنی از خطای ادراکی به یقین توحیدی فراهم می‌آورد.

۳ نشانه‌های شرک و انحراف

۱-۳ آیه ۷۴ (بت‌پرستی آذر؛ بت‌ها به مثابه بازنمون‌های تهی)

«وَإِذْ قَالَ حَضْرَتُ اِبْرَاهِيمَ لِأَبْنَيْهِ أَزَرْتُكَ أَنْتَ أَخَذَ أَصْنَامًا آلِهَةً إِنِّي أَرَاكَ وَقَوْمَكَ فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ»

در دستگاه نشانه‌شناسی قرآنی، «شرک» پیش از آنکه یک کنش عبادی باشد، یک «خطای فاحش ادراکی» در نظام رمزگذاری جهان است. آیه ۷۴، این انحراف را در قالب تقابل میان «اصنام» (بت‌ها) و «آلهه» (خدایان) صورت‌بندی می‌کند. در یک نظام نشانه‌ای توحیدی، جهان و موجودات آن، «دال‌هایی» هستند که به «مدلول واحد» یعنی خداوند ارجاع می‌دهند. اما در نظام شرک‌آمیز آذر، بت‌ها به «دال‌هایی» تبدیل شده‌اند که پیوندشان با مدلول حقیقی گسسته است. آن‌ها بت‌ها را به عنوان «نشانه» انتخاب کرده‌اند، اما این نشانه‌ها فاقد دلالت وجودی هستند؛ یعنی چیزی در عالم واقعیت نیست که بتواند این بت‌ها را با قدرت الهی پیوند دهد. حضرت ابراهیم (ع) با استفاده از عبارت «أَتَتَّخِذُ» (آیا برمی‌گزینی)، به ساختگی بودن این نظام اشاره دارد. «انتخاب»، کنشی است که توسط انسان انجام می‌شود؛ بنابراین بت‌ها نه توسط خالق، بلکه توسط «سنت قومی» به جایگاه خدا گمارده شده‌اند.

این دقیقاً همان چیزی است که حضرت ابراهیم (ع) آن را «ضلال مبین» (گمراهی آشکار) می‌نامد. «ضلال» در اینجا یعنی انسان در بیابان بی‌پایان نشانه‌ها، راه ارجاع صحیح را گم کرده است. وقتی آذر بت را «خدای خود» می‌خواند، در حال ارتکاب یک «تحریف نشانه‌شناختی» است؛ یعنی او ابژه‌ای مادی (سنگ و چوب) را با ابژه‌ای متعالی (خالق) جایگزین کرده است. این عمل، ذهن او را در سطح ظواهر زندانی می‌کند. در این نظام، بت‌ها دیگر به چیزی فراتر از خود اشاره ندارند؛ آن‌ها «معنای بسته» هستند. مؤمن کسی است که از میان پدیده‌ها عبور کرده و به معنای غایی می‌رسد، اما مشرک کسی است که در همان سطح «بازنمون مادی» متوقف می‌شود و دچار بت‌پرستی معنایی می‌گردد. در واقع، آیه ۷۴ نشان می‌دهد که انحراف عقیدتی، مستقیماً از «کج‌فهمی در سازوکار دلالت» ناشی می‌شود؛ جایی که انسان قدرت مطلق را در بازنمودی قراردادی جستجو می‌کند و از حقیقت وجودی هستی باز می‌ماند.

۲-۳ آیه ۸۰ (شبهه‌ی قوم؛ «ترس» به مثابه تفسیرگر کاذب)

«وَحَاجَّهُ قَوْمُهُ قَالَ أَتُحَاجُّونِي فِي اللَّهِ وَقَدْ هَدَانِ وَلَا أَخَافُ مَا تُشْرِكُونَ بِهِ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ رَبِّي شَيْئًا...»

در آیه ۸۰، میدان نبرد نشانه‌ها به اوج خود می‌رسد؛ جایی که قوم حضرت ابراهیم تلاش می‌کنند با استفاده از «ترس» به عنوان یک تفسیرگر، برای بت‌های خود عاملیت و قدرت دست‌وپا کنند. در نشانه‌شناسی قرآنی، هر پدیده‌ای که در جهان هستی رخ می‌دهد، یک «نشانه» است. قوم حضرت ابراهیم گمان می‌کنند که میان «بت‌ها» و «حوادث زیان‌بار» رابطه‌ای علی وجود دارد؛ یعنی بت‌ها دال بر قدرت آسیب‌رسانی هستند. آن‌ها با پیش کشیدن ترس، سعی می‌کنند حضرت ابراهیم را به این نظام دلالتی موهوم وارد کنند تا او نیز بت‌ها را به عنوان کانون قدرت بپذیرد.

حضرت ابراهیم (ع) با استفاده از عبارت «و لا أخافُ» (و من نمی‌ترسم)، این زنجیره‌ی دلالتی را به‌طور کامل از هم می‌گسلد. او در واقع می‌گوید: ترسِ شما از بت‌ها، یک امرِ برساخته‌ی ذهنی است و هیچ پایه‌ی معرفت‌شناختی در ساحتِ حقیقت ندارد. در اینجا، «ترس» نه یک پاسخِ منطقی به یک خطرِ واقعی، بلکه یک «کدِ انحرافی» است که مشرکان برای تثبیتِ بت‌پرستی خود ساخته‌اند. حضرت ابراهیم به آن‌ها هشدار می‌دهد که شما بت‌ها را با خداوند (که تنها منشأ واقعیِ مشیت است) خلط کرده‌اید. در نظامِ توحیدی، هیچ عاملی جز «رب» اصالتِ علی ندارد. حضرت ابراهیم با جمله‌ی «إلا أن يشاء ربی»، بت‌ها را از جایگاهِ کاذبِ «مؤثرِ مستقل» پایین می‌کشد و آن‌ها را به جایگاهِ حقیقی‌شان باز می‌گرداند: اشیایی بی‌اثر که هیچ قدرتِ دلالتی در برابرِ مشیتِ الهی ندارند. این یک «کنشِ آگاهانه» است؛ او به ما می‌آموزد که نشانه‌ها تنها زمانی معتبرند که به «مدلولِ نهایی» یعنی ذاتِ ربوبی ختم شوند. مشرکان به دلیلِ «کوریِ نشانه‌شناختی»، در بندِ بت‌ها اسیر شده‌اند، اما حضرت ابراهیم با شکستنِ این «تفسیرگرِ غلط» (ترس)، راه را برای خوانشِ صحیحِ هستی باز می‌کند. این آیه نشان می‌دهد که ایمان، تواناییِ نقدِ نظام‌هایِ نشانه‌ایِ باطل و جایگزینیِ آن‌ها با کدِ اصیلِ الهی است؛ جایی که انسان دیگر از سایه‌ها (بت‌ها) نمی‌ترسد، زیرا تنها به منبعِ نور (خداوند) اتصال یافته است.

۳-۷۱ آیه (سرگردانی؛ نمایه‌ی عدمِ دسترسی به کدِ صحیح)

«قُلْ أَتَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَنْفَعُنَا وَلَا يَضُرُّنَا وَنُرَدُّ عَلَى أَعْقَابِنَا بَعْدَ إِذْ هَدَانَا اللَّهُ كَالَّذِي اسْتَهْوَتْهُ الشَّيَاطِينُ فِي الْأَرْضِ خَيْرَانِ...»

این آیه یکی از درخشان‌ترین تصاویرِ نشانه‌شناختی را درباره‌ی وضعیتِ «انسانِ فاقدِ مرکز» ترسیم می‌کند. در اینجا، «حیرت» و «سرگردانی» نه صرفاً یک حالتِ روانی، بلکه یک نمایه از فروپاشیِ نظامِ معناییِ فرد است. در نشانه‌شناسی، برایِ فهمِ یک پیام، فرستنده و گیرنده باید بر سرِ یک «کد» مشترک توافق داشته باشند. خداوند در این آیه، «هدایت» را همان کدِ مادرِ معرفی می‌کند که به انسان اجازه می‌دهد پدیده‌هایِ جهان را به‌درستی قرائت کند. وقتی انسان از این کد فاصله می‌گیرد و به سراغِ «مِن دُونِ اللَّهِ» (غیرِ خدا) می‌رود، در واقع واردِ نظامی شده است که دال‌هایِ آن (بت‌ها یا قدرت‌هایِ مادی) هیچ دلالتی بر حقیقت ندارند؛ یعنی نه سودی می‌رسانند و نه زبانی (لا ینفعنا و لا یضرنا). به عبارتی، این نشانه‌ها «پوچ» هستند و هیچ پیوندِ واقعی با جهانِ خارج ندارند. تعبیرِ «کالَّذِي اسْتَهْوَتْهُ الشَّيَاطِينُ» (مانند کسی که شیطان‌ها او را به سقوط کشانده‌اند)، توصیف‌گرِ اخلاقِ گر یا پارازیستی است که در شبکه‌ی ارتباطیِ انسان و خدا ایجاد شده است. شیطان با تولیدِ نشانه‌هایِ فریبنده و «تفسیرگرهایِ کاذب»، انسان را در بیابانی از معناهایِ متکثر و متضاد رها می‌کند. در چنین وضعیتی، انسان دچارِ «تصلبِ نشانه‌ای» می‌شود؛ یعنی او دیگر نمی‌تواند جهتِ حرکت به سویِ «مدلولِ غایی» (خدا) را تشخیص دهد. واژه‌ی «حیران» نشان‌دهنده‌ی کسی است که با هزاران نشانه روبروست اما هیچ‌کدام از آن‌ها او را به مقصد نمی‌رساند؛ زیرا او «نقشه‌ی راه» یا همان نظامِ رمزگذاریِ توحیدی را از دست داده است.

بازگشت به عقب (نُزُّد علی اعقابنا) نیز نشانه‌ای بر «ارتجاع معرفتی» است. یعنی انسانی که طعم معنا و کدِ صحیح هستی را چشیده، با بازگشت به شرک، در واقع از ساحتِ «نشانه‌های معنادار» به ساحتِ «اشیاء بی‌معنا» سقوط می‌کند. آیه تأکید می‌کند که جهان بدونِ اتصال به مرکزِ معنا (الله)، تلاطمی از نشانه‌های گمراه‌کننده است که تنها خروجیِ آن، سرگردانیِ ابدی است. بنابراین، هدایتِ الهی در این تحلیل، به معنای بازگرداندنِ «نظم» به دستگاهِ ادراکی انسان است تا او بتواند در میانِ هیاهویِ دال‌هایِ دروغین، صدایِ حقیقت را بازشناسد و از حیرت به سویِ یقین حرکت کند.

۳-۴ آیه ۷۷ (اشتباه در تعیین ابژه؛ خلطِ بازنمون با حقیقت)

«فَلَمَّا رَأَى الْقَمَرَ بَازِعًا قَالَ هَذَا رَبِّي فَلَمَّا أَفَلَ قَالَ لَئِنْ لَمْ يَهْدِنِي رَبِّي لَأَكُونَنَّ مِنَ الْقَوْمِ الضَّالِّينَ» این آیه، صورت‌بندیِ یک «آزمایشِ بزرگِ نشانه‌شناختی» در مسیرِ تعالیِ حضرت ابراهیم (ع) است. در این فرایند، ما با مواجهه‌ی میانِ «ابژه‌ی مادی» (ماه) و «تفسیرگرِ انسانی» روبرو هستیم. وقتی حضرت ابراهیم می‌گوید «هَذَا رَبِّي»، او در حالِ انجامِ یک «رمزگذاریِ موقت» است؛ یعنی او پدیده‌ی باشکوه ماه را به عنوانِ یک «دال» در نظر می‌گیرد و به دنبالِ مدلولِ آن می‌گردد. در نشانه‌شناسیِ شرک، مشرک در همین مرحله متوقف می‌شود و بازنمودِ (ماه) را با حقیقت (خدا) یکی می‌پندارد. این خطایِ بنیادینِ نشانه‌شناختی است که در آن «نشانه» (به دلیلِ زیبایی یا درخشش) جایِ «مدلولِ اصلی» را اشغال می‌کند و به یک «بتِ کیهانی» تبدیل می‌شود. اما حضرت ابراهیم (ع) با رویکردی انتقادی، نظامِ دلالتیِ خود را دائماً بازخوانی می‌کند. عبارتِ «فَلَمَّا أَفَلَ» (زمانی که غروب کرد)، معرفتیِ یک «نشانه-شکن» یا یک «نمایه‌ی نقض‌کننده» است. غروبِ ماه، دالّ بر زوال‌پذیری و وابستگیِ این پدیده است. در یک نظامِ نشانه‌شناختیِ دقیق، «رب» باید دارایِ صفاتِ ثبات و استقلال باشد؛ اما ماه با ناپدید شدنِ خود، به زبانِ بی‌زبانی می‌گوید که «من ربّ نیستم». حضرت ابراهیم با رصدِ این افول، فرایندِ «تفسیرگرِ غلط» را متوقف می‌کند. او متوجه می‌شود که ارجاعِ دادنِ هستی به پدیده‌هایِ متغیر و زوال‌پذیر، «کدِ اشتباه» است و او را به بن‌بستِ بت‌پرستی می‌کشاند.

نکته‌ی کلیدی در عبارتِ «لَئِنْ لَمْ يَهْدِنِي رَبِّي» نهفته است. حضرت ابراهیم درمی‌یابد که «خوانشِ نشانه‌های جهان» بدونِ یک «هادیِ بیرونی» که همان «رمزِ مادر» است، به خطا منجر می‌شود. بدونِ هدایتِ الهی، ذهنِ انسان به‌طورِ خودکار به سمتِ پرستشِ بازنمودهایِ زیبایِ مادی کشیده می‌شود؛ چرا که درکِ «ابژه‌ی غایی» (خدا) که فراتر از حس و ماده است، دشوار است. این آیه به ما می‌آموزد که نشانه‌شناسیِ مؤمنانه، فرایندیِ پویاست که در آن هر دالّی باید آزموده شود. اگر آن دالّ نتواند دلالت بر ابژه‌ی مطلقِ ثابت داشته باشد، باید از آن عبور کرد. حضرت ابراهیم با این کشف، مرزِ میانِ «تفسیرگرِ مؤمن» (که نشانه‌ها را برای یافتنِ خدا رصد می‌کند) و «قومِ ضالین» (که در سطحِ نشانه‌ها متوقف شده‌اند) را به وضوح ترسیم می‌کند.

۴ نشانه‌های کیهانی و تجربه‌ی حضرت ابراهیم (ع)

۴-۱ آیه ۷۵ (ملکوت و شهود نظام نشانه‌ای)

«وَكَذَلِكَ نُرِي حَضْرَتَ اِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَالْاَرْضِ وَلِيَكُونَ مِنَ الْمُوقِنِينَ»

در نشانه‌شناسی قرآنی، «ملکوت» به معنای ساحت باطنی و لایه‌ی معنایی جهان است. آیه ۷۵ نشان می‌دهد که خداوند برای هدایت حضرت ابراهیم (ع)، چشمان او را به روی حقیقتی گشوده که فراتر از ظاهر فیزیکی جهان است. در تحلیل نشانه‌شناختی، این «مشاهده‌ی ملکوت» به معنای دریافت «کل کلی هستی» است. تا پیش از این، انسان‌ها در سطح «دال‌های منفرد» (سنگ‌ها، ستاره‌ها، اشیاء) متوقف می‌شدند؛ اما حضرت ابراهیم (ع) «ساختار پیوندی» میان این دال‌ها و مدلول نهایی (خالق) را مشاهده می‌کند. «ملکوت»، همان سیستم دلالتی است که نشان می‌دهد تمام موجودات در حال «ارجاع» به سوی یک قدرت برتر هستند.

وقتی قرآن می‌فرماید «نُری ابراهیم» (به حضرت ابراهیم نشان دادیم)، بر این نکته تأکید دارد که این دانش، یک کشف تصادفی نبوده، بلکه یک «فرایند آموزشی الهی» است. خداوند حضرت ابراهیم را از یک «بیننده» به یک «خواننده‌ی متن هستی» ارتقا می‌دهد. «یقین» (مُوقِنین) در اینجا محصول نهایی یک «نشانگر موفق» است. یعنی حضرت ابراهیم با مشاهده‌ی ملکوت، به جایگاهی می‌رسد که دیگر هیچ شکافی میان «دال» (پدیده‌های طبیعی) و «مدلول» (حقیقت الهی) نمی‌بیند. او درک می‌کند که جهان یک «متن یکپارچه» است که در هر گوشه‌اش، نشانه‌ای از ذات حق نهفته است. در این نظام، «یقین» نه یک حس درونی صرف، بلکه نتیجه‌ی درک کامل قواعد این دستگاه عظیم نشانه‌ای است. بنابراین، آیه ۷۵ پایه و زیربنای تمام استدلال‌های بعدی حضرت ابراهیم (ع) است؛ او از «جایگاه ملکوت» به پایین (به ساحت محسوسات) نگاه می‌کند تا به قوم خود ثابت کند که هرآنچه شما می‌پرستید، تنها «آیاتی» (نشانه‌هایی) هستند که به «مرجع اصلی» اشاره دارند. این آیه، تعریف جامع یک «تفسیرگر بصیر» است که توانسته است با رمزگشایی از ساختار هستی، به حقیقت مطلق دست یابد.

۴-۲ آیه ۷۶ (ستاره‌پرستی؛ نقد دال‌های ناپایدار)

«فَلَمَّا جَنَّ عَلَيْهِ اللَّيْلُ رَأَى كَوْكَبًا قَالَ هَٰذَا رَبِّي فَلَمَّا أَفَلَ قَالَ لَا أُحِبُّ الْاَفْلِينَ»

این آیه نقطه آغازین یک «نشانگر معکوس» است؛ فرآیندی که در آن حضرت ابراهیم (ع) گام به گام نظام نشانه‌ای مشرکان را بازخوانی و سپس ابطال می‌کند. در اینجا با تقابل میان «ظهور» (رأى کَوْكَبًا) و «ناپدید شدن» (أَفَلَ) روبرو هستیم. در ذهن ستاره‌پرستان آن زمان، «ستاره» یک دال مقتدر بود که به دلیل درخشش در تاریکی، به عنوان «مدلول قدرت و خدایی» تفسیر می‌شد. حضرت ابراهیم (ع) در ابتدا با استفاده از زبان خود مشرکان، ستاره را به عنوان یک «بازنمون احتمالی» برای ربوبیت معرفی می‌کند (هَذَا رَبِّي). این یک مانور نشانه‌شناختی است تا نشان دهد که او در حال بررسی دقیق این نظام دلالتی است.

اما گروه اصلی در واژه‌ی «أَقْلَ» (غروب کرد) نهفته است. در نشانه‌شناسی، یک نشانه تنها زمانی اعتبار دارد که رابطه‌ای پایدار با مدلول خود داشته باشد. اگر قرار است ستاره «دال بر خدا» باشد، باید صفات مدلول (خدا) که ثبات و ابدیت است در آن دیده شود. حرکت ستاره و ناپدید شدن آن، یک نمایه‌ی ضعف و وابستگی است. غروب کردن نشان می‌دهد که این پدیده تحت سیطره‌ی قوانین دیگری است و خود منشأ اثر مطلق نیست. حضرت ابراهیم (ع) با مشاهده‌ی این تغییر، «تفسیرگر اولیه» را ابطال می‌کند. او نشان می‌دهد که میان «زوال‌پذیری ستاره» و «ابدیت خدا»، تضادی بنیادین وجود دارد که مانع از برقراری پیوند معنادار میان این دو می‌شود.

جمله‌ی پایانی، «لَا أُحِبُّ الْآفِلِينَ» (من غروب‌کنندگان را دوست ندارم)، اوج نتیجه‌گیری نشانه‌شناختی است. در اینجا «محبت» به عنوان یک پیوند وجودی میان مفسر و نشانه مطرح می‌شود. حضرت ابراهیم بیان می‌کند که دالی که خود فاقد ثبات است، نمی‌تواند پناهگاه معنایی انسان باشد. او با این جمله، کل نظام دلالتی ستاره‌پرستی را از اعتبار ساقط می‌کند. در واقع، حضرت ابراهیم به ما می‌آموزد که در قرائت جهان، نباید فریفته‌ی «درخشش‌های موقت» شد؛ زیرا هر نشانه‌ای که دچار زوال شود، تنها یک «نشانه به سوی حقیقت» است، نه خود حقیقت. این آیه اولین ضربه را به نظام رمزگذاری مشرکان می‌زند و ذهن را برای جستجوی دال‌های بزرگ‌تر و پایدارتر آماده می‌سازد.

۴-۳ آیه ۷۸ (خورشید؛ بزرگ‌ترین دال و ابطال نهایی شرک)

«فَلَمَّا رَأَى السُّمُسُ بَازِعَةً قَالَتْ هَذَا رَبِّي هَذَا أَكْبَرُ فَلَمَّا أَفَلَتْ قَالَتْ يَا قَوْمِ إِنِّي بَرِيءٌ مِمَّا تُشْرِكُونَ»

در این آیه، حضرت ابراهیم (ع) به سراغ «بزرگ‌ترین دال» در نظام ادراکی انسان، یعنی خورشید می‌رود. خورشید در میان تمامی اجرام آسمانی، بیشترین ویژگی‌های بصری را برای تبدیل شدن به یک «خدا-نشانه» دارد: نوری خیره‌کننده، گرمایی زندگی‌بخش و ابعادی عظیم. عبارت «هَذَا أَكْبَرُ» (این بزرگ‌تر است)، نشان‌دهنده‌ی غایت منطق مشرکان است؛ منطقی که بر پایه‌ی «کمیت» و «ظواهر حسی» بنا شده است. حضرت ابراهیم در این مرحله، با تمام توان به عمق نظام نشانه‌شناختی قوم نفوذ می‌کند تا سستی آن را در بالاترین سطح ممکن اثبات کند. اگر قرار باشد پدیده‌ای مادی دلالت بر الوهیت داشته باشد، خورشید شایسته‌ترین انتخاب است.

اما باز هم، واژه‌ی «أَفَلَتْ» (غروب کرد) به عنوان یک نشانه-شکن قاطع وارد عمل می‌شود. در نشانه‌شناسی، «تکرار یک رویداد» (غروب ستاره، ماه و اکنون خورشید) باعث استخراج یک «قاعده‌ی کلی» می‌شود. حضرت ابراهیم با مشاهده‌ی افول خورشید، به این نتیجه‌ی قطعی می‌رسد که تمام این پدیده‌ها، علیرغم تفاوت در ابعاد و درخشش، در یک ویژگی بنیادین مشترک‌اند: «محکوم بودن به زوال». این ویژگی، پیوند دلالتی میان این اجرام و مفهوم «رب» را به‌طور کامل قطع می‌کند. در واقع، خورشید با تمام بزرگی‌اش، تنها یک «نشانه‌ی وابسته» است، نه یک «حقیقت مستقل».

اعلام برائت حضرت ابراهیم (يَا قَوْمِ إِنِّي بَرِيءٌ مِّمَّا تُشْرِكُونَ)، نتیجه‌ی منطقی این «بن‌بست نشانه‌ای» است. او با این جمله، خروج رسمی خود را از نظام رمزگذاریِ مشرکان اعلام می‌کند. او ثابت می‌کند که شرک، نوعی «خطای بصری و تفسیری» است که در آن، انسان بزرگی دال را با عظمتِ مدلول اشتباه می‌گیرد. حضرت ابراهیم با عبور از خورشید، از ساحتِ «نشانه‌های محسوس» به ساحتِ «معنای نامحسوس» هجرت می‌کند. این آیه نشان می‌دهد که توحید، محصولِ «شجاعت در عبور» است؛ عبور از هر دالی که با غروب خود، فقر و احتیاج خویش را فریاد می‌زند. حضرت ابراهیم با ابطالِ بزرگ‌ترین نشانه، راه را برای معرفیِ «پدیدآورنده‌ی نشانه‌ها» در آیه بعد هموار می‌کند.

۴-۴ آیه ۷۹ (جهت‌گیری نهایی؛ تثبیت مدلول یگانه)

«إِنِّي وَجَّهْتُ وَجْهِيَ لِلَّذِي فَطَرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ حَنِيفًا وَمَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ»

این آیه در نشانگر ابراهیمی، لحظه‌ی «تثبیت معنا» پس از دوره‌ای طولانی از نقد و ابطال نشانه‌های دروغین است. حضرت ابراهیم (ع) پس از آنکه ثابت کرد خورشید، ماه و ستارگان نمی‌توانند «مدلول حقیقت» باشند، اکنون «جهت‌گیری نشانه‌شناختی» خود را به‌طور شفاف اعلام می‌کند. عبارت «وَجَّهْتُ وَجْهِيَ» (رویم را متوجه کردم)، یک کنش آگاهانه‌ی درونی است. در نظام نشانه‌شناسی، «توجه» همان نیرویی است که تفسیرگر را به سوی یک دال یا مدلول خاص سوق می‌دهد. حضرت ابراهیم جهتِ توجه خود را از «پدیده‌های ظاهر» (که در آیه پیشین نقد شدند) به سوی «فاطر» (خالق هستی) تغییر می‌دهد.

در اینجا، «فاطر» به‌عنوان «مدلول نهایی» معرفی می‌شود. برخلاف ستاره و خورشید که نشانه‌هایی گذرا و دچار غروب بودند، «فاطر» (خالقِ فطرکننده) دارای صفتی است که با «ثبات وجودی» گره خورده است. حضرت ابراهیم با واژه‌ی «حَنِيفًا» (گریزان از انحراف)، اعلام می‌کند که نظام دلالتی او، اکنون بر «خط مستقیم» است؛ یعنی او دیگر در بیابان نشانه‌های فریبده (شرک) سرگردان نیست و پیوندی مستقیم و بدون واسطه‌ی کاذب با مدلول نهایی برقرار کرده است. او در حالِ «رمزگشایی نهایی» است: جهان نه برای پرستش، بلکه برای «اشاره» به خالقِ خود آفریده شده است.

این آیه، اوج موفقیتِ حضرت ابراهیم در نظام خوانش هستی است. درحالی‌که مشرکان با «تکثرگرایی دال‌ها» (هر پدیده را یک رب دانستن) دچار پریشانی معنایی بودند، حضرت ابراهیم با «توحید دلالتی» به آرامش و تمرکز معنایی می‌رسد. او اعلام می‌کند که «من از مشرکان نیستم»؛ این جمله به معنای خروج کامل از آن نظام غلط رمزگذاری است. از منظر نشانه‌شناسی، آیه ۷۹ نشان‌دهنده‌ی گذار از «شرک» (که در آن هزاران نشانه به هیچ‌جا نمی‌رسند) به «توحید» (که در آن تمامی نشانه‌های جهان به سوی یک مرکز واحد، یعنی «فاطر»، هم‌گرا می‌شوند) است. حضرت ابراهیم با این بیانیه، هستی را از یک مجموعه‌ی پریشان ابژه‌های پرستیدنی، به یک «متن منظم الهی» تبدیل می‌کند که در آن هر جزء، دالی است بر قدرت و مشیتِ یگانه‌ی آفریدگار.

۵. فرایند تفسیر و شکل‌گیری یقین

۵-۱ آیه ۷۵ (مَلَكُوتَ)؛ شهود ساختار بنیادین معنا

«وَكَذَلِكَ نُرِي إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلِيَكُونَ مِنَ الْمُوقِنِينَ»

این آیه، زیربنای معرفت‌شناختی تمام تجربیات حضرت ابراهیم (ع) را تبیین می‌کند و «یقین» را نه یک باور قلبی ساده، بلکه محصول نهایی یک فرایند پیچیده «نشانه‌خوانی عمیق» معرفی می‌نماید. واژه «مَلَكُوت» در اینجا کلیدی‌ترین اصطلاح برای درک تغییر سطح تفسیر است. اگر جهان مادی را یک «متن» در نظر بگیریم، انسان‌های عادی تنها «صورت کلمات» (پوسته‌ی پدیده‌ها) را می‌بینند، اما حضرت ابراهیم به توفیق الهی، به «قواعد دستوری» و «روابط پنهانی» که این کلمات را به هم پیوند می‌دهد، دست می‌یابد. مَلَكُوت، همان لایه‌ی معنایی و باطنی هستی است که در آن، هر پدیده فراتر از ابعاد فیزیکی‌اش، به عنوان یک «دال» بر قدرت و حاکمیت مطلق الهی دلالت می‌کند. در واقع، نشان دادن ملکوت به ابراهیم، به معنای مجهز کردن قوه‌ی ادراکی او به یک «کل تفسیری جامع» است که به واسطه‌ی آن، دیگر هیچ پدیده‌ای در جهان برای او «بی‌معنا» یا «مستقل از خدا» باقی نمی‌ماند.

عبارت «وَلِيَكُونَ مِنَ الْمُوقِنِينَ» (تا از یقین‌کنندگان باشد)، غایت این فرایند نشانه‌شناختی را روشن می‌کند. «یقین» در اینجا به معنای رسیدن به مرحله‌ای از ادراک است که در آن، پیوند میان «نشانه» (پدیده‌های عالم) و «حقیقت غایی» (خداوند) چنان مستحکم و خلل‌ناپذیر می‌شود که هیچ شک و شبهه‌ای (نویز تفسیری) نمی‌تواند در آن رخنه کند. این آیه نشان می‌دهد که یقین، از مسیر «مشاهده‌ی نظام‌مند» عبور می‌کند. خداوند با نشان دادن ملکوت، در واقع نظام ارتباطی میان زمین و آسمان را برای حضرت ابراهیم شفاف می‌کند. در این لایه از معنا، حضرت ابراهیم درمی‌یابد که ستارگان، ماه و خورشید، نه نهادهایی مستقل، بلکه جزئی از یک «کل به‌هم‌پیوسته» هستند که تحت قانونی واحد (اراده‌ی الهی) حرکت می‌کنند.

بنابراین، فرایند رسیدن به یقین، یک سفر از «جزء» به «کل» است. حضرت ابراهیم ابتدا با نشانه‌های جزئی مواجه می‌شود، اما زمانی که لایه‌ی ملکوت بر او گشوده می‌شود، او توانایی «کل‌نگری» پیدا می‌کند. این کل‌نگری باعث می‌شود که او بتواند میان «نشانه» و «صاحب‌نشان» نسبتی مستقیم برقرار کند. یقین ابراهیمی، حاصل غرق شدن در جزئیات مادی نیست، بلکه ثمره‌ی کشف «نظم حاکم بر نشانه‌ها» است. این آیه به ما می‌آموزد که برای رسیدن به حقیقت، باید از سطح «دیدن اشیاء» به سطح «فهم نشانه‌ها» ارتقا یافت؛ جایی که هر ذره در هستی، آینه‌ای برای بازتابی حضور حق می‌شود و این همان معنای حقیقی یقین است که در پی یک فرایند آگاهانه‌ی تفسیر و شهود ساختار عالم به دست می‌آید.

۵-۲. آیه ۸۰ (هدایت؛ دسترسی به کد صحیح تفسیر)

«وَحَاجَّهُ قَوْمُهُ قَالَ أَتُحَاجُّونِي فِي اللَّهِ وَقَدْ هَدَانِ وَلَا أَخَافُ مَا تُشْرِكُونَ بِهِ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ رَبِّي شَيْئًا وَسِعَ رَبِّي كُلَّ شَيْءٍ عِلْمًا أَفَلَا تَتَذَكَّرُونَ»

این آیه، تقابل دو نظام نشانه‌شناختی متضاد را به تصویر می‌کشد: نظام «شرک» که قوم حضرت ابراهیم بر آن استوارند، و نظام «توحید» که حضرت ابراهیم (ع) مبلغ آن است. «مُحَاجَّه» یا همان جدال کلامی، در واقع «جنگ نشانه‌ها» است. قوم حضرت ابراهیم تلاش می‌کنند با استفاده از بت‌ها به عنوان نشانه‌های واسطه، حضرت ابراهیم را به عقب‌نشینی وادارند. اما حضرت ابراهیم در پاسخ، از یک پارامتر سرنوشت‌ساز سخن می‌گوید: «وَقَدْ هَدَانِ» (خداوند مرا هدایت کرده است). در تحلیل سیمپوتیک، «هدایت» را می‌توان به مثابه‌ی «کد مادر» یا همان «قاعده‌ی کلان تفسیر» در نظر گرفت. بدون این کد، مفسر در میان انبوهی از نشانه‌های ظاهری (بت‌ها و پدیده‌های طبیعی) سرگردان می‌شود و آن‌ها را به عنوان مدلول حقیقت می‌پندارد. هدایت الهی، ابزار تشخیص «دال» از «مدلول» است؛ این کد به مفسر می‌آموزد که نشانه‌های مخلوق را با آفریدگار اشتباه نگیرد.

عبارت «لَا أَخَافُ مَا تُشْرِكُونَ» نشان‌دهنده‌ی خنثی شدن اثرگذاری نشانه‌های جعلی است. ترس قوم ابراهیم، ناشی از «تفسیر کاذب» است؛ آن‌ها به واسطه‌ی توهم قدرت در بت‌ها، احساس ترس می‌کنند. حضرت ابراهیم با اتکا به «کد هدایت»، این پیوند دلالتی موهوم را می‌شکند. او می‌گوید چون خداوند به من «نظام صحیح خوانش هستی» را آموخته، من دیگر مرعوب نشانه‌هایی که هیچ‌گونه قدرت ذاتی ندارند، نخواهم شد. عبارت «وَسِعَ رَبِّي كُلَّ شَيْءٍ عِلْمًا» نیز نشان‌دهنده‌ی «فراگیری معنا» در نظام توحیدی است. در این نظام، خداوند به عنوان مدلول اصلی، بر تمام نشانه‌ها احاطه دارد و هیچ جزء هستی خارج از این دایره‌ی معنایی نیست.

در نهایت، حضرت ابراهیم با پرسش انکاری «أَفَلَا تَتَذَكَّرُونَ»، قوم خود را به بازبینی نظام فکری‌شان دعوت می‌کند. تذکر، در اینجا به معنای بازبانی «کد فطری» و منطق صحیح دلالت است که توسط غفلت شرک‌آلود پوشانده شده است. این آیه به روشنی تبیین می‌کند که یقین، نتیجه‌ی مستقیم دسترسی به کد تفسیری الهی است. هدایت، به انسان اجازه می‌دهد که از «دال‌های فریبنده» (بت‌ها) عبور کرده و به «مدلول یگانه» (خداوند) برسد. بدون این هدایت، فرایند معناسازی ذهن، همواره به انحراف و شرک ختم می‌شود. بنابراین، حضرت ابراهیم با پی‌ریزی این «کد قدسی»، نه تنها به یقین شخصی می‌رسد، بلکه زیربنای نظام فکری مخالفان خود را نیز به چالش می‌کشد تا آن‌ها را به مسیر صحیح معناکاوی بازگرداند.

۵-۳. آیه ۸۲ (ایمان خالص؛ پاک‌سازی نظام نشانه‌ای از اخلاص گر)

«الَّذِينَ آمَنُوا وَلَمْ يَلْبِسُوا إِيمَانَهُمْ بِظُلْمٍ أُولَٰئِكَ لَهُمُ الْأَمْنُ وَهُمْ مُهْتَدُونَ»

این آیه، یکی از کلیدی‌ترین فرمول‌های معرفت‌شناختی را برای رسیدن به «یقین» و «آرامش معنایی» ارائه می‌دهد. در تحلیل نشانه‌شناختی، «ایمان» را می‌توان به مثابه‌ی یک نظام ارتباطی سالم در نظر گرفت که در آن، پیام‌ها (نشانه‌های الهی) به درستی دریافت و تفسیر می‌شوند. اما

واژه‌ی «لَبَسَ» (آمیختن و پوشاندن) در عبارت «وَلَمْ يَلْبِسُوا إِيمَانَهُمْ بِظُلْمٍ»، به یک آسیب جدی در فرایند تفسیر اشاره دارد. «ظلم» در این سیاق (که طبق روایات و قرائن به شرک تفسیر شده)، به معنای وارد کردن «پارازیت» یا «اخلال گر» در نظام دلالتی توحید است. وقتی انسان ایمان خود را به ظلم می‌آمیزد، در واقع آگاهانه یا ناآگاهانه، نشانه‌های باطل را با دال‌های حق ادغام می‌کند و باعث می‌شود که معنای نهایی (خداوند) در پشت انبوهی از میانجی‌های دروغین پنهان شود.

این «آمیختگی»، منجر به بروز یک بحران معنایی می‌شود که در آن، مفسر دیگر نمی‌تواند مرز میان «خالق» و «مخلوق» را تشخیص دهد. از منظر سیمپوتیک، یقین زمانی حاصل می‌شود که نظام نشانه‌ای از هرگونه ابهام و آشفتگی پاک شود. آیه تأکید می‌کند که «امنیت» (الأمن)، تنها متعلق به کسانی است که نظام معنایی خود را از این آمیختگی ظالمانه حفظ کرده‌اند. امنیت در اینجا، تنها یک حس روانی نیست، بلکه یک «ثبات شناختی» است. وقتی مفسر بداند که هر دالی در جهان دقیقاً به کدام مدلول اشاره دارد و هیچ موجودی را در جایگاه خدایی نشانند، ذهن او از تلاطم شک و هراس ناشی از چندگانگی ارباب‌ها رها می‌شود.

در انتهای آیه، صفت «مُتَدُون» (هدایت‌یافتگان) برای این گروه به کار رفته است. این نشان می‌دهد که «هدایت»، یک وضعیت ایستا نیست، بلکه یک فرایند مداوم «راستی‌آزمایی نشانه‌ها» است. کسی که ایمانش را خالص نگاه می‌دارد، در واقع همواره در مسیر صحیح دلالت حرکت می‌کند. یقین این افراد، برخاسته از یک «نظم نشانه‌شناختی بی‌نقص» است که در آن، میان مؤمن (تفسیرگر) و خداوند (مرجع نهایی معنا)، هیچ حجاب یا نشانه‌ی منحرف‌کننده‌ای وجود ندارد. بنابراین، آیه ۸۲ به ما می‌آموزد که شرط رسیدن به یقین پایدار، «پیرایش ذهن» از کدهای غلط فرهنگی و سنتی (شرک) است تا حقیقت توحید در شفاف‌ترین حالت ممکن بازنمایی شود. این پاک‌سازی، راه را برای دریافت مستقیم پیام و حیانی هموار کرده و مفسر را به جایگاه امن معرفت می‌رساند.

۵-۴ آیه ۹۰ (اقتداء به هدایت؛ استناد به حافظان کد صحیح)

«أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَى اللَّهُ فَبِهِدَاهُمْ أَقْتَدَ قُلْ لَا أَتْلُوكُمْ عَلَيْهِمْ أَجْرًا إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ»

این آیه، فرایند شکل‌گیری یقین را از یک تجربه‌ی فردی و تک‌افتاده، به یک «سنت تاریخی و جمعی» پیوند می‌زند. واژه‌ی «أُولَئِكَ» (آنان) به پیامبران پیشین اشاره دارد؛ کسانی که در آیات قبل نامشان ذکر شده و به عنوان «تفسیرگران مرجع» شناخته می‌شوند. در تحلیل نشانه‌شناختی، هر مفسری برای اعتباربخشی به تفسیر خود و رسیدن به یقین بین‌الذهانی، نیاز به ارجاع به یک «سنت تفسیری معتبر» دارد. خداوند به پیامبر اسلام (ص) دستور می‌دهد: «فَبِهِدَاهُمْ أَقْتَدَ» (پس به هدایت آنان اقتدا کن). نکته‌ی بسیار ظریف نشانه‌شناختی در این عبارات این است که دستور به اقتدا به «شخص» پیامبران داده نشده، بلکه به «هدایت» آن‌ها صادر شده است. هدایت در اینجا، همان «نظام رمزگذاری و تفسیر توحیدی جهان» است که در طول تاریخ دست‌نخورده و ثابت باقی مانده است.

این اقتدا، به معنای پیوستن به یک «زنجیره‌ی دلالتی منسجم» است. پیامبر با این کار، تفسیر خود از هستی را با تفسیر ابراهیم (ع)، نوح (ع)، موسی (ع) و دیگر رسولان هم‌راستا می‌کند. این هم‌راستایی، قوی‌ترین تاییدیه برای «صحت رمزگشایی» است و شک را به یقین مبدل می‌سازد؛ چرا که نشان می‌دهد حقیقت مدلول (خداوند)، در طول زمان‌ها و مکان‌های مختلف، توسط مفسران گوناگون به شکلی کاملاً یکسان و بدون تناقض رمزگشایی شده است.

بخش دوم آیه، «قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا» (بگو من برای این کار پاداشی از شما نمی‌خواهم)، نشان‌دهنده «بی‌طرفی تفسیرگر» است. در نشانه‌شناسی اجتماعی، ادعای پاداش یا سود شخصی می‌تواند پیوند دلالتی پیام را مخدوش و آن را متهم به جعل کند. پیامبر با نفی منفعت شخصی، نشان می‌دهد که او تنها یک «رسانه‌ی بی‌طرف» برای انتقال نشانه‌هاست. عبارت «إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ» (این نیست مگر یادآوری برای جهانیان)، کارکرد نهایی این نظام تفسیری را تبیین می‌کند. «ذکر» در اینجا به معنای بازخوانی همان «کدهای فطری مشترک» میان تمام انسان‌هاست. این آیه نشان می‌دهد که یقین، زمانی حاصل می‌شود که انسان مفسر، تفسیر خود را با کدهای اصیل و تاریخی و حیانی که توسط سلسله‌ی پیامبران حفظ شده است، تطبیق دهد و از این طریق، از درستی مسیر معناکاو خود اطمینان یابد.

۵-۹۷ (ستارگان؛ نشانه‌های جهت‌یابی در تاریکی‌ها)

«وَهُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ النُّجُومَ لِتَهْتَدُوا بِهَا فِي ظُلُمَاتِ اللَّيْلِ وَالْبَحْرِ قَدْ فَصَّلْنَا الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ» در این آیه، خداوند «ستارگان» را نه به عنوان پدیده‌هایی صرفاً تزئینی یا فیزیکی، بلکه به عنوان یک سیستم نشانه‌ای کاربردی معرفی می‌کند. عبارت «لِتَهْتَدُوا بِهَا» (تا به واسطه‌ی آن‌ها راه را بیابید)، کارکرد دلالتی ستارگان را در ساحت عمل روشن می‌سازد. در پهنه‌ی تاریک بیابان‌ها و دریاها (ظُلُمَاتِ اللَّيْلِ وَالْبَحْرِ) که تمام دال‌های زمینی و نشانه‌های راهنما به دلیل تاریکی مطلق کارایی خود را از دست می‌دهند، ستارگان به عنوان «نقاط مرجع ثابتی» در آسمان عمل می‌کنند. از منظر نشانه‌شناسی، هر ستاره در این وضعیت، یک دال مادی است که در ترکیب با موقعیت جغرافیایی مسافر، مدلولی به نام «جهت حرکت» را تولید می‌کند. این سیستم نشانه‌شناختی، نیازمند یک «رمزگان مشترک» میان آفریننده‌ی ستارگان و انسان در حال سفر است؛ رمزی که انسان باید آن را از طریق دانش نجوم کشف و تفسیر کند.

عبارت «قَدْ فَصَّلْنَا الْآيَاتِ» (به‌راستی ما نشانه‌ها را بخش‌بخش و متمایز کردیم)، به ساختارمند بودن این سیستم اشاره دارد. در نشانه‌شناسی، یک پیام مبهم و درهم‌تنیده قابل خوانش نیست؛ تفصیل آیات یعنی خداوند نشانه‌ها را به صورت «جزء به جزء»، واضح و متمایز از یکدیگر چیده است تا فرآیند رمزگشایی تسهیل شود. در انتهای آیه، مخاطب این فرآیند «لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ» (برای گروهی که می‌دانند/دانش دارند) معرفی شده است. این نشان می‌دهد که ستارگان به خودی خود و بدون حضور یک «تفسیرگر آگاه»، یقین و هدایت تولید نمی‌کنند.

دانش و آگاهی (علم)، همان پیش‌شرطی است که به انسان اجازه می‌دهد دال‌های نورانی آسمان را به مدلول‌های معنایی و کاربردی بر روی زمین ترجمه کند. پیوند میان ستارگان مادی و جهت‌یابی فیزیکی در این آیه، زمینه‌ساز یک شباهت‌سازی بزرگ‌تر در ذهن خواننده‌ی قرآن است: همان‌طور که در تاریکی‌های فیزیکی جهان مادی، برای نجات نیاز به خوانش ستارگان است، در تاریکی‌های شناختی و جهل معنوی نیز بشر نیازمند خوانش دال‌های وحیانی (پیامبران و کتب آسمانی) است. این آیه، جهان مادی را معلمی معرفی می‌کند که روش رمزگشایی جهان معنا را به انسان می‌آموزد.

۵-۶. آیه ۹۵ (شکافتن دانه؛ نشانه‌ی حیات‌بخشی)

«إِنَّ اللَّهَ فَالِقُ الْحَبِّ وَالنَّوَى يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَمُخْرِجُ الْمَيِّتِ مِنَ الْحَيِّ ذَلِكَمُ اللَّهُ فَأَنَّى تُؤْفَكُونَ»

در این آیه، خداوند خود را به عنوان «فالِق الحب و النوى» (شکافنده دانه و هسته) معرفی می‌کند. این توصیف، ورودی قدرتمندی به دنیای نشانه‌شناسی طبیعت و الهیات است. اگر از منظر نشانه‌شناسی چارلز سندرز پیرس به این آیه بنگریم، «دانه» و «هسته» را می‌توان به عنوان «بازنمون» در نظر گرفت؛ چیزی که بالقوه حامل معنایی عمیق‌تر است. این بازنمون، در حالت سکون و خفتگی، «میت» یا «مرده» به نظر می‌رسد، اما حاوی «کد حیات» است. عمل «شکافتن» (فالِق) که توسط خداوند انجام می‌شود، یک «نمایه» فیزیکی و علی است؛ نشانه‌ای که مستقیماً به یک واقعیت درونی و یک فرایند پویا دلالت دارد. شکافتن دانه، صرفاً یک رویداد فیزیکی نیست، بلکه «نشانه‌ای» است از یک قانون بنیادین هستی: «يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ» (بیرون می‌آورد زندگان را از مردگان). این فرایند، نمایشگر قدرت الهی در دمیدن حیات در کالبد بی‌جان و یا تبدیل پتانسیل خفته به فعل زیست است.

از سوی دیگر، این آیه به «وَمُخْرِجُ الْمَيِّتِ مِنَ الْحَيِّ» (و بیرون‌آورنده مردگان را از زندگان) نیز اشاره دارد. این چرخه، نشان‌دهنده است که مرگ، پایان مطلق نیست، بلکه بخشی از یک فرایند بزرگ‌تر تحول و دگرگونی است. دانه از دل میوه رسیده (حی) می‌آید، و خود به گیاه (حی) تبدیل می‌شود. اما حتی برگ خشکیده (مرده) نیز می‌تواند به خاک حاصلخیز (زنده) تبدیل شود. این دوگانگی «حی و میت»، خود یک «نماد» در نشانه‌شناختی الهی است؛ نمادی از معاد، رستاخیز، و قدرت لایزال خداوند که بر تمام مراحل هستی و نیستی احاطه دارد.

عبارت «ذَلِكَمُ اللَّهُ» (این است خداوند شما) در پایان این جملات، مستقیماً این نشانه‌ها را به «ابژه‌ی مطلق» یعنی خداوند واحد نسبت می‌دهد. این انتساب، پیام اصلی آیه است: نظم شگفت‌انگیز طبیعت، شواهدی انکارناپذیر بر وجود خالق حکیم و قادر است. «فَأَنَّى تُؤْفَكُونَ» (پس چگونه حق را و می‌گذارید و منحرف می‌شوید؟) یک پرسش انکاری و هشدارآمیز است، خطاب به کسانی که با وجود دیدن این شواهد آشکار، باز هم در برابر حق لجباعت می‌کنند و این فرایندها را به «تصادف» یا «قوانین کور طبیعت» نسبت می‌دهند. در اینجا «تفسیرگر نهایی» در تفکر انسانی،

باید پیوند میان این نشانه‌های طبیعی و ابژه‌ی الهی باشد. کسی که بصیرت دارد، «حیات» را نه فقط در دانه، بلکه در فرایند آفرینش و بازآفرینی مداوم هستی می‌بیند و خداوند را به عنوان منبع این حیات لایزال درک می‌کند. این آیه، صرفاً وصف یک پدیده‌ی طبیعی نیست، بلکه یک «درس نشانه‌شناختی» برای شناخت خالق از طریق خوانش دقیق «کتاب طبیعت» است.

۷-۵ آیه ۹۶ (نظم زمان؛ نشانه‌ی تدبیر)

«فَاللَّيْلِ الْإِصْبَاحَ وَجَعَلَ اللَّيْلَ سَكَنًا وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ حُسْبَانًا ذَلِكَ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ»

در این آیه، خداوند از سطح خرد بیولوژیک (دانه) به سطح کلان کیهانی (نظم اختران) عبور می‌کند. عبارت «فَاللَّيْلِ الْإِصْبَاحَ» (شکافنده‌ی سپیده‌دم) پیوندی مستقیم با آیه‌ی قبل دارد. اگر در اینجا «شکافتن دانه» مطرح بود، اینجا «شکافتن ظلمت شب» برای برآوردن سپیده مطرح است. در نشانه‌شناسی پیرس، «سپیده‌دم» یک نمایه است؛ نمایه‌ای که از پایان تاریکی و آغاز دوره‌ای جدید خبر می‌دهد. این پدیده صرفاً یک رخداد جوّی نیست، بلکه نشانه‌ای از یک «فعل مداوم» است. سپیده‌دم دلالت بر این دارد که جهان رها نشده است و هر روز صبح، حیاتی دوباره در رگ‌های هستی تزریق می‌شود.

بخش دوم آیه، «وَجَعَلَ اللَّيْلَ سَكَنًا» (و شب را مایه‌ی آرامش قرار داد)، لایه‌ی دیگری از نشانه‌شناختی الهی را آشکار می‌کند. در اینجا «شب» به عنوان یک بازنمون عمل می‌کند که مدلول آن «سکینه و آرامش» است. این یک نشانه‌ی کارکردی است؛ یعنی خداوند شب را نه صرفاً به عنوان نبود نور، بلکه به عنوان یک «بستر معنایی» برای بازسازی قوای انسانی طراحی کرده است. تفسیرگر در این نظام، انسانی است که با تجربه کردن این آرامش، به «رحمت» و «حکمت» طراح این نظام پی می‌برد.

نقطه‌ی اوج نشانه‌شناختی آیه در عبارت «وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ حُسْبَانًا» نهفته است. واژه‌ی «حُسْبَان» (محاسبه و نظم ریاضی) نشان می‌دهد که خورشید و ماه در این نظام، نشانه‌های قانون‌مند هستند. پیرس معتقد است که وقتی یک نشانه بر اساس یک قانون یا قاعده‌ی کلی عمل کند، وارد ساحت «نمادهای قراردادی و قانونی» می‌شود. خورشید و ماه صرفاً دو جرم نورانی نیستند، بلکه «واحدهای اطلاعاتی» در یک تقویم عظیم کیهانی‌اند. آن‌ها ابزارهایی برای «خواندن زمان» هستند. وجود این نظم دقیق ریاضی که قرن‌هاست بدون کوچکترین لغزشی تکرار می‌شود، نشانه‌ای است از اینکه ابژه‌ی پشت این نشانه‌ها (خداوند)، بر اساس یک نقشه‌ی مهندسی شده عمل می‌کند.

در نهایت، آیه با جمله‌ی «ذَلِكَ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ» (این اندازه‌گیری آن شکست‌ناپذیر داناست) به پایان می‌رسد. این بخش، تفسیرگر نهایی را مشخص می‌کند. تمام این نشانه‌ها (سپیده‌دم، شب، خورشید و ماه) دال‌هایی هستند که به دو صفت «عزت» (قدرت مطلق) و «علم» (آگاهی بی‌پایان) اشاره دارند. اگر این نظام نشانه‌ای کیهانی نبود، زمان به یک توالی بی‌معنا تبدیل می‌شد؛ اما با این تدبیر، زمان خود به یک «متن» تبدیل شده است که انسان می‌تواند با قرانت آن، به

شکوه ناظم آن پی ببرد. این آیه به ما می‌آموزد که طبیعت، تصادفی نیست، بلکه یک «سیستم کدگذاری شده» است که هر جزء آن، نمایه‌ای از یک کل حکیمانه است و بصیرت انسانی وظیفه دارد این کدهای زمانی و مکانی را رمزگشایی کند تا به حقیقت «تقدیر» (اندازه‌گذاری الهی) برسد.

۵-۸ آیه ۹۹ (نظام گیاهی؛ نشانه‌ی تنوع حکمت)

«وَهُوَ الَّذِي أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجْنَا بِهِ نَبَاتَ كُلِّ شَيْءٍ فَأَخْرَجْنَا مِنْهُ خَضِرًا نُخْرِجُ مِنْهُ حَبًّا مُتَرَاكِبًا وَمِنَ النَّخْلِ مِنْ طَلْعِهَا قِنْوَانٌ دَانِيَةٌ وَجَنَّاتٍ مِنْ أَعْنَابٍ وَالزَّيْتُونَ وَالرُّمَّانَ مُشْتَبِهًا غَيْرَ مُتَشَابِهٍ انظُرُوا إِلَى ثَمَرِهِ إِذَا أَثْمَرَ وَيَنْعِهِ إِنَّ فِي ذَلِكَُمْ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ»

این آیه، فرایند آفرینش نظام گیاهی را از منظر سیمپوتیکی (نشانه‌شناختی) به تصویر می‌کشد. نقطه‌ی آغازین، «نزول آب از آسمان» است. در اینجا «آب» را می‌توان به عنوان یک «واسطه» یا «عامل انتقال» در نظر گرفت؛ واسطه‌ای که پیام حیات را از منبع غیبی (آسمان) به زمین مستعد (خاک) منتقل می‌کند. این «آب»، خود یک «نشانه» است؛ نشانه‌ای از رحمت الهی و آمادگی خداوند برای باروری زمین.

مرحله‌ی بعدی، «فَأَخْرَجْنَا بِهِ نَبَاتَ كُلِّ شَيْءٍ» است؛ یعنی رویاندن انواع گیاهان. «گیاه» به عنوان یک «بازنمون» ظاهر می‌شود که دال بر «رشد»، «تغذیه» و «تنوع زیستی» است. خداوند در ادامه، به جزئیات بیشتری اشاره می‌کند: «فَأَخْرَجْنَا مِنْهُ خَضِرًا نُخْرِجُ مِنْهُ حَبًّا مُتَرَاكِبًا». «سبزی» (خضر) نشانه ایست از شادابی و طراقت، و «دانه های انباشته» (حب متراکم) نشانه ایست از فراوانی، ذخیره سازی انرژی و توانایی تولید مثل. هر دانه‌ای، بذری است برای حیات آینده و نمایه‌ای است از چرخه‌ی بقا و تکثیر.

سپس آیه به نمونه‌های مشخص‌تر و نمادین‌تری اشاره می‌کند: «وَمِنَ النَّخْلِ مِنْ طَلْعِهَا قِنْوَانٌ دَانِيَةٌ» (از درختان خرما، خوشه‌هایی نزدیک و آویخته). «خوشه‌های خرما» نماد باروری، سهولت دسترسی به نعمت و همچنین شکوه طبیعت است. «قِنْوَانٌ دَانِيَةٌ» (خوشه‌های نزدیک و آویخته) خود یک «نشانه» است؛ نشانه‌ای از سخاوت طبیعت و آمادگی آن برای برداشت. این نزدیکی، دعوت به بهره‌مندی و شکرگزاری است.

آیه ادامه می‌دهد: «وَجَنَّاتٍ مِنْ أَعْنَابٍ وَالزَّيْتُونَ وَالرُّمَّانَ مُشْتَبِهًا غَيْرَ مُتَشَابِهٍ» (و باغ‌هایی از انگور، زیتون و انار، که در شکل ظاهری شبیه به هم، اما در طعم و خاصیت متفاوتند). اینجا «باغ‌ها» به خودی خود، یک «نظام نشانه‌ای بصری» را تشکیل می‌دهند. «انگور»، «زیتون» و «انار» هر کدام بازنمون‌هایی مستقل با مدلول‌های خاص خود هستند (شادی، برکت، سلامتی). نکته‌ی ظریف در عبارت «مُشْتَبِهًا غَيْرَ مُتَشَابِهٍ» (شبیه به هم، اما متفاوت) است. این تشابه ظاهری (همگی میوه و گیاه هستند) و در عین حال، تفاوت درونی (نوع میوه، طعم، خواص)، خود یک «نشانه» است؛ نشانه‌ای از «حکمت الهی» که در عین وحدت آفرینش، تنوع و گوناگونی را نیز به ارمان آورده است. این تنوع، پاسخی است به نیازهای متفاوت انسان و نشانه‌ای است از «علم بی‌پایان خالق» که قادر است این همه تفاوت را در یک نظم واحد بگنجاند.

در نهایت، آیه با یک دعوتِ مستقیم به «مشاهده» پایان می‌یابد: «انظروا اِلٰی ثَمَرِهِ اِذَا اَثْمَرَ وَبَنِعِهِ» (به ثمرِ آن، هنگامی که بار می‌دهد و به رسیدگی‌اش بنگرید). این فراخوان، دقیقاً به عمل «تفسیر» در نشانه‌شناختی اشاره دارد. از انسان خواسته می‌شود تا به نشانه‌ها (میوه‌ها، درختان، فراوانی) بنگرد و پیامِ نهفته در آن‌ها را درک کند. «اِنَّ فِيْ ذٰلِكُمْ لَاٰيٰتٍ لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُوْنَ» (به راستی در این‌ها نشانه‌هایی است برایِ گروهی که ایمان می‌آورند). این جمله، «ایمان» را به عنوان «قابلیتِ تفسیر نهایی» معرفی می‌کند. کسی که ایمان دارد، این نشانه‌هایِ طبیعی را صرفاً پدیده‌هایِ فیزیکی نمی‌بیند، بلکه آن‌ها را «آیاتی» (نشانه‌هایی دالّ بر وجودِ خداوند) می‌شناسد و به درکِ عمیق‌تری از حکمت، قدرت و رحمتِ خالق دست می‌یابد. این آیه، طبیعت را نه فقط منبعِ روزی، بلکه یک «کتابِ زنده» معرفی می‌کند که انسان با خواندنِ دقیقِ آن، می‌تواند خالقش را بشناسد.

۵-۹ آیه ۱۰۴ (بصیرت؛ پایانِ فرایندِ معناکاوی)

«قَدْ جَاءَكُمْ بَصَائِرُ مِنْ رَبِّكُمْ فَمَنْ اَبْصَرَ فَلِنَفْسِهِ وَمَنْ عَمِيَ فَعَلَيْهَا وَمَا اَنَا عَلَيْكُمْ بِحَفِيظٍ»

این آیه در نظامِ نشانه‌شناسیِ قرآن، نقش «کلیدِ رمزگشایی» را ایفا می‌کند. تا اینجا، ما با نشانه‌هایی در ساحتِ دانه، زمان و گیاه مواجه شدیم؛ اما در این آیه، خداوند از «نشانه‌هایِ بیرونی» به سمتِ «تواناییِ درونی» حرکت می‌کند. واژه‌ی «بصائر» (جمعِ بصیرت)، نه تنها خود یک نشانه است، بلکه «ابزارِ خوانشِ نشانه‌ها» است. اگر طبیعت را به مثابه‌ی یک متنِ الهی در نظر بگیریم، «بصائر» همان قدرتِ ذهنی و معنوی برایِ فهمِ لایه‌هایِ عمیقِ معناییِ این متن است. در نشانه‌شناختیِ ایمانی، این آیه نشان می‌دهد که دریافتِ معنا، یک فرایندِ خودکار نیست، بلکه مستلزمِ یک کنشِ آگاهانه‌ی انسانی است.

اینکه خداوند می‌فرماید «بصائر از جانبِ پروردگارِ شما آمده است»، یعنی نظامِ نشانه‌ای هستی، به گونه‌ای مهندسی شده که برایِ «دیدن» (بصیرت) طراحی شده است، نه برایِ پنهان کردنِ حقیقت. تضادِ موجود میانِ «اَبْصَرَ» (بینا شدن) و «عَمِيَ» (نابینا ماندن)، مرزِ میانِ «تفسیرگرِ مؤمن» و «تفسیرگرِ غافل» را ترسیم می‌کند. کسی که «بصیرت» دارد، از بازنمون‌هایِ مادی (مانند میوه‌ها یا خورشید) عبور کرده و به «ابژه‌ی اصلی» (ذاتِ ربوبی) می‌رسد. در مقابل، کسی که در سطحِ مادیات باقی می‌ماند، عملاً دچارِ «کوریِ نشانه‌شناختی» است؛ یعنی او در بندِ ظاهرِ نشانه‌ها اسیر شده و از انتقال به مدلولِ غایی بازمانده است.

جمله‌ی «فَمَنْ اَبْصَرَ فَلِنَفْسِهِ وَمَنْ عَمِيَ فَعَلَيْهَا» نیز به ماهیتِ این فرایند اشاره دارد: در سیمینوزیسِ الهی، «معنا» یک سودِ شخصی یا یک مسئولیتِ فردی است. پیامِ الهی به خودیِ خود کامل است، اما «تفسیرِ درست» یا «تفسیرِ غلط»، سرنوشتِ مفسر (انسان) را تعیین می‌کند. آگاهی از نشانه‌ها، تنها برایِ خودِ انسان مفید است، چرا که او را با حقیقتِ هستی پیوند می‌دهد و کوریِ نسبت به آن‌ها، تنها به ضررِ خودِ انسان است، زیرا او را در جهلِ نسبت به حقیقتِ خالقِ خویش نگه می‌دارد.

در نهایت، عبارت «وَمَا أَنَا عَلَيْكُمْ بِحَفِيظٍ» (و من بر شما نگهبان نیستم) جایگاه پیام‌آور را مشخص می‌کند. او تنها کسی است که «نشانه‌ها» را عرضه می‌کند (مبلغ این نظام نشانه‌شناختی)، اما اجبار به «خواندن» یا «تفسیر» در کار نیست. این آیه نشان می‌دهد که ایمان، یک «عمل آگاهانه‌ی خوانشی» است. بصیرت، توانایی دیدن آن چیزی است که پشت لایه‌های ظاهر نهفته است. در این نظام، امنیت ابدی انسان در گرو موفقیت او در این نظام خوانش است. این پایان‌بندی، تمام مثال‌های قبلی را در یک چارچوب کلی قرار می‌دهد: جهان، سرشار از «نشانه‌ها» است، اما تنها «بصیرت» است که این نشانه‌ها را به «حقیقت» گره می‌زند.

نتیجه‌گیری

پژوهش حاضر نشان داد که آیات ۷۴ تا ۱۰۴ سوره انعام، معرفت توحیدی را نه صرفاً محصول دریافت یک گزاره اعتقادی، بلکه نتیجه فرایندی پویا از خوانش، ارزیابی و تصحیح نشانه‌ها عرضه می‌کند. بر پایه نظام سه‌گانه پیرس، شرک در این آیات را می‌توان خطایی در مناسبات میان بازنمون، موضوع و تفسیرگر دانست: بت‌ها، اجرام آسمانی یا هراس‌های القایی قوم، به مثابه بازنمون‌هایی عمل می‌کنند که تفسیرگر منحرف، آن‌ها را به موضوعی موهوم، یعنی ربوبیت و استقلال در تأثیر، ارجاع می‌دهد. بنابراین، نقد قرآنی شرک تنها نفی یک باور نیست؛ بلکه نقد سازوکار تولید معنا و افشای گسست میان نشانه‌های ظاهراً مقدس و مرجع حقیقی آن‌هاست.

تحلیل گفت‌وگوی ابراهیم (ع) با قوم و تجربه او در مواجهه با ستاره، ماه و خورشید نشان داد که «افول» نقشی محوری در بازسازی تفسیر دارد. افول، صرفاً ویژگی فیزیکی اجرام نیست، بلکه نمایه‌ای است که وابستگی، تغییرپذیری و ناتوانی آن‌ها از ربوبیت را آشکار می‌سازد. بدین‌سان، ابراهیم (ع) با عبور انتقادی از دال‌های محسوس و پرجاذبه، تفسیرگر خویش را از سطح ادراک حسی به سطحی عقلانی - ایمانی ارتقا می‌دهد. نوآوری مهم این خوانش آن است که مسیر ابراهیمی را می‌توان الگویی از «نشانه‌شکنی معرفتی» دانست: هر نشانه تا هنگامی معتبر است که انسان را به موضوع حقیقی، یعنی فاطر آسمان‌ها و زمین، رهنمون سازد؛ اما اگر به مقصدی مستقل و نهایی تبدیل شود، به نشانه‌ای گمراه‌کننده فروکاسته می‌شود.

همچنین، آیات مربوط به شکافتن دانه و هسته، پیدایش شب و روز، رویش گیاهان و نظام ستارگان، نشان می‌دهد که طبیعت در قرآن مجموعه‌ای از اشیای خاموش نیست؛ بلکه شبکه‌ای از نمایه‌های فعال تدبیر، حیات و وحدت آفرینش است. با این همه، دریافت این دلالت‌ها وابسته به «بصیرت» است. بصیرت در آیه ۱۰۴، مرحله کمال‌یافته تفسیرگر انسانی و توانایی تمیز میان نشانه و مرجع نهایی آن است. در نتیجه، سوره انعام معرفت توحیدی را فرایندی می‌داند که از نقد نشانه‌های کاذب آغاز می‌شود، با مشاهده آیات آفاقی و انفسی استمرار می‌یابد و در تثبیت جهت‌گیری آگاهانه به سوی خداوند به فرجام می‌رسد.

منابع و مأخذ

- بازوند، علی (۱۴۰۴)، "تحلیل ساختار صرفی - نحوی افعال در گویش لکی و نسبت آن با نظام فعلی زبان فارسی"، زبان کاوی کاربردی، ۸ (۳)، صص ۱۵۶-۱۲۷.
- حمداوی، جمیل (۱۹۹۷)، "السيموطيقا والعنونة". مجلة عالم الفكر، العدد ۳، صص ۴۵-۶۷.
- خلف کامل، عصام (د.تا)، الاتجاه السيميولوجي ونقد الشعر، دار فرحة للنشر والتوزيع.
- السرغيني، محمد (۱۹۸۷)، محاضرات في السيميولوجيا، دارالثقافة، الدار البيضاء.
- مرتاض، عبدالملك (۱۹۹۲)، دراسة سيميائية تفكيكية لقصيدة أين ليلاي لمحمد العيد آل خليفة، ديوان المطبوعات الجامعية.
- محمدی نژادپاشاکی، احمد، حیدریان شهری، احمدرضا، صدیقی، کلثوم، سیدی، حسین. (۱۳۹۶). "نشانه‌شناسی در شعر فلسطین با تکیه بر نظریه پیرس؛ مطالعه مورد پژوهانه‌ی اشعار هارون هاشم رشید و معین بسیسو". لسان مبین، ۹ (۳۰)، صص ۱۵۹-۱۸۱.
- Deledalle, G. (2000). *Charles S. Peirce's Philosophy of Signs*, Indiana University Press.
- Eco, U. (1976). *A Theory of Semiotics*, Indiana University Press.
- Johansen, J. D. (1993). *Dialogic Semiosis*, Indiana University Press.
- Liszka, J. J. (1996). *A General Introduction to the Semeiotic of Charles Sanders Peirce*, Indiana University Press.
- Mohammadi Nejad Pashaki, A., Hidarian Shahri, A. R., & Seedighi, K. (2016). "Semiotics in Haroun Hashem Rashid lyrics relying on the theory of Peirce", *International Journal of English Linguistics*, 7(4), pp. 31-35 DOI:10.5539/ijel.v6n7p31
- Peirce, C. S. (1931-1935). *Collected Papers of Charles Sanders Peirce*, Harvard University Press.
- Peirce, C. S. (1998). *The Essential Peirce: Selected Philosophical Writings*, Indiana University Press.
- Short, T. L. (2007). *Peirce's Theory of Signs*, Cambridge University Press.

Acknowledgements

We would like to express our thanks to reviewers for their valuable suggestions on an earlier version of this paper.

Declaration of Conflicting Interests

The author(s) declared no potential conflicts of interest with respect to the research, authorship and/or publication of this article.

Funding

The author(s) received no financial support for the research, authorship, and/or publication of this article.

REFERENCES

- Al-Sarghini, Muhammad. (1987). Lectures in semiology. Dar al-Thaqafa, Casablanca.
- Bazvand A. (2025). "A Morphosyntactic Analysis of Verbal Structure in the Laki Dialect and Its Relation to the Persian Verb System [In Persian]". *JSAL*, 8(3), pp. 127-156.
- Deledalle, G. (2000). *Charles S. Peirce's Philosophy of Signs*, Indiana University Press.
- Eco, U. (1976). *A Theory of Semiotics*, Indiana University Press.
- Hamdawi, J., (1997). "Semiotics and titling", *World of Thought*, 3, pp. 45-67.
- Johansen, J. D. (1993). *Dialogic Semiosis*, Indiana University Press.
- Khalaf Kamel, Issam. (Not Date). *The semiological approach and literary criticism*, Dar Farha for Publishing and Distribution.
- Liszka, J. J. (1996). *A General Introduction to the Semeiotic of Charles Sanders Peirce*, Indiana University Press.
- Mertad, A., (1992). *A deconstructive semiotic study of the poem "Ayn Lailay" by Muhammad al-Eid Al Khalifa*. Diwan al-Matbuaat al-Jamiat.
- Mohammadi Nejad Pashaki, A., Heidaryan Shahri, A. R., Seddighi, K., & Seyedi, H. (2018). "Semiotics in Palestinian poetry based on Peirce's theory: A study of the poems of Haroun Hashem Rashid and Muin Baseiso". *Lisan-i Mobin*, 9(30), 159-181. DOI: [10.30479/lm.2018.1494](https://doi.org/10.30479/lm.2018.1494)
- Mohammadi Nejad Pashaki, A., Hidarian Shahri, A. R., & Seedighi, K. (2016). "Semiotics in Haroun Hashem Rashid lyrics relying on the theory of Peirce", *International Journal of English Linguistics*, 7(4), pp. 31-35 DOI:[10.5539/ijel.v6n7p31](https://doi.org/10.5539/ijel.v6n7p31)
- Peirce, C. S. (1931-1935). *Collected Papers of Charles Sanders Peirce*, Harvard University Press.

Peirce, C. S. (1998). *The Essential Peirce: Selected Philosophical Writings*, Indiana University Press.

Short, T. L. (2007). *Peirce's Theory of Signs*, Cambridge University Press.